



سال هفتم / بهار ۱۳۹۷

## نوشتن خلاق: حلقه گمشده علوم انسانی تحلیلی از ضرورت توجه به نقش نوشتار در علوم انسانی و اجتماعی ایران

• نعمت الله فاضلی<sup>۱</sup>

«نوشتن بیش از گفتن ارزش آفرین و به حقیقت نزدیک است». نیل پستمن<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف این مقاله طرح و تحلیل مسئله شناسانه برخی وجوه مسئله‌مند نوشتن دانشگاهی با تأکید بر نوشتار در علوم انسانی و اجتماعی دانشگاهی در ایران امروز است. بخش اول این گفتار بحثی مقدماتی درباره تشریح نوشتار دانشگاهی همچون «مسئله فرهنگی» است. در این بخش رویکرد نظری یا چارچوبی را توضیح می‌دهم که در آن «نوشتار دانشگاهی» را تحلیل کرده‌ام. بخش دوم این گفتار به تشریح «گسست‌های معنایی» در نوشتن در ایران معاصر اختصاص دارد. هدف این بخش تشریح تحول معنای نوشتن در ایران معاصر است. بخش سوم و پایانی این گفتار شرحی دقیق‌تر از مسئله نوشتن دانشگاهی در ایران امروز است.

---

<sup>۱</sup> دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [nfazeli@hotmail.com](mailto:nfazeli@hotmail.com)

<sup>۲</sup> پستمن، نیل (۱۳۷۳) زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه صادق طباطبایی، تهران: انتشارات سروش.

## • رویکرد نظری و روش شناختی

نوشتن از ارکان دانشگاه معاصر است و به همین دلیل در رشته‌های مطالعات برنامه درسی، مطالعات آموزش عالی، جامعه‌شناسی علم، علوم تربیتی، تکنولوژی‌های آموزشی، و رشته‌های دیگر، هر کدام به شیوه خاص خود موضوع نوشتن دانشگاهی را توضیح می‌دهند. می‌خواهم در اینجا مسائل «نوشتن» یا «نوشتار دانشگاهی»<sup>۱</sup> در ایران امروز یا معاصر در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی را از «منظر فرهنگی» تحلیل کنم. منظورم از منظر فرهنگی این است که نشان دهم «کنش نوشتار» در آکادمی‌های علوم انسانی و اجتماعی ایرانی، در ذهنیت جمعی حاکم بر فضای این آکادمی‌ها و اجتماعات آن، ذهنیتی سازنده و ترغیب کننده به نوشتن خلاق و نوآورانه و اصیل نیست. در فضای آموزش عالی ایران برای ارتقاء نوشتن، رویکرد غالب رویکرد فنی است، رویکردی که نوشتن را مهارت صرف می‌شناسد و برای بهبود آن نیز صرفاً به آموزش مهارتی می‌پردازد.

«مسأله‌شناسی فرهنگی»<sup>۲</sup> چارچوب تحلیلی من برای توضیح و تشریح نوشتن یا «فرهنگ نوشتن» در جامعه معاصر ایران است. در این جا مجال تشریح کامل مسأله‌شناسی فرهنگی نیست و در جای دیگر آن را تشریح کرده‌ام (فاضلی ۱۳۹۴)، اما کلیت آن را به نحو فشرده بیان می‌کنم. در زمینه معرفی این شیوه تحلیل ابتدا بگویم که مسئله‌شناسی فرهنگی با «آسیب‌شناسی اجتماعی»<sup>۳</sup> متفاوت است. در فضای کنونی جامعه ما اغلب از محققان علوم اجتماعی انتظار دارند در زمینه «آسیب‌های اجتماعی» اموری مانند اعتیاد، طلاق، فقر، خشونت، دزدی، تبعیض، نابرابری و فساد را آسیب‌شناسی کنند، ولی «مسأله‌های فرهنگی»<sup>۴</sup> را کمتر می‌شناسیم. مسئله‌های فرهنگی برخلاف آسیب‌های اجتماعی، اختلالی آشکار و ویرانگری‌آنی در زندگی روزمره مردم و حیات جمعی ما ایجاد نمی‌کنند؛ از این‌رو، از دید عموم مردم دور و پنهان هستند. اما این نوع مسائل در فرایند کلی حرکت جامعه و زندگی همه شهروندان تأثیرگذارند. برای مثال، شهر مدرن یا شهرنشینی معاصر در کلیت جامعه معاصر ما مسئله‌ای فرهنگی است. در عین حال مسئله‌های فرهنگی پیچیده و تا حدودی انتزاعی‌اند. از این‌رو، پی بردن و تشخیص آن‌ها دشوار و نیازمند تأملات دقیق و عمیق است. مسئله‌های فرهنگی در درون کلیت تحول جامعه شکل می‌گیرند و در تاروپود سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تنیده شده‌اند. مسئله‌های فرهنگی در نتیجه گسست‌ها، خلاءها و تنش‌های تاریخی در درون پیکره‌ها و ساختارها پدید می‌آیند. مسئله‌های فرهنگی را می‌توان در شیوه عملکرد

<sup>1</sup> academic writing

<sup>2</sup> cultural problematology

<sup>3</sup> Social pathology

<sup>4</sup> cultural problematics

سازمان‌ها و نهادها و ساختارهای جامعه تشخیص داد. وقتی سازمانی مانند نهاد دانشگاه در جامعه‌ای در ایفای تمام یا برخی «کارکردهای اصیل»، «مورد انتظار» و اصلی خود با چالش روبروست، می‌توان گفت نهاد دانشگاه در این جامعه در موقعیت مسئله‌مندی قرار دارد. انتظار می‌رود دانشگاه معاصر شهروندان خلاق، مسئولیت‌پذیر، فعال، پرسشگر و نوآور تربیت کند. اگر دانشگاه در جامعه نتواند این کارکرد مدنی را تحقق بخشد، می‌توان نهاد دانشگاه را مسئله‌مند دانست. انتظار می‌رود دانشگاه معاصر مسئولیت و کارکرد عقل برای جامعه را بر عهده بگیرد و همچون ماشین مولد خردورزی و خردمندی، عقلانیت ضروری و مناسب برای جامعه را خلق و اشاعه دهد. حال، اگر نهاد دانشگاه در جامعه‌ای نتواند چنین کارویژه‌ای را ایفا کند، می‌توان گفت کل نهاد دانشگاه در بستر جامعه با چالش‌های جدی کارکردی روبروست. در اینجا دیگر موضوع این نیست که چرا و چگونه برخی استادان مرتکب سرقت علمی می‌شوند، یا این که چه میزان دانشجویان با اعتیاد به مواد مخدر درگیرند، یا این که دانشگاه در مضیقه منابع مالی است، بلکه در اینجا کلیت نهاد دانشگاه در تعاملات خود با ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه‌اش درگیری چالش‌آمیز و تنش‌زا دارد.

### • طرح مسئله نوشتار در علوم انسانی ایران

امروزه هم در سطح جهانی و هم در ایران بیش از هر زمان دیگری از تاریخ متن‌های مکتوب به صورت‌های گوناگون کتاب، مقاله، گزارش تحقیقاتی، پایان‌نامه و رساله نوشته و چاپ می‌شود. بخش عمده این متن‌های منتشر شده به رشته‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی اختصاص دارند. در این صورت چرا باید گمان کنیم که نهاد دانشگاه با نوشتن مواجه هست؟ استدلال من در اینجا این نیست که نهاد دانشگاه در زمینه «تولید کمی متن‌ها» با چالش روبروست، بلکه مشکل ما «کیفیت متن» و نوشته‌هاست. مسئله در اینجا اینست هر روز انبوهی از نوشته‌های دانشگاه خلق و منتشر می‌شوند، اما اینها «متن‌های خلاقه»، «نوشته‌های تأثیرگذار» و «ایده‌های نوآورانه» نیستند، متن‌هایی که مخاطبان خود را شکل دهند و بیافرینند، یا بتوانند در دانش جهانی جایگاه و پایگاهی برای خود بسازند، یا این که گفتمان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را تغییر دهند، یا در تحول و توسعه آن‌ها نقش جدی ایفا کنند. نوشتن در علوم انسانی ایران با چالش‌های جدی معرفتی، سیاسی و اجتماعی روبروست. این چالش‌ها را در تمام وجوه زندگی‌مان می‌توان مشاهده کرد، اگرچه بر این چالش‌ها، نقابی کشیده شده و این نقاب مانع دیدن آن‌ها می‌شود. این نقاب چیزی نیست جز حجم عظیم کتاب‌ها و مقالات به علاوه مطالب انبوه و بی‌شماری که در فضای مجازی تولید و تکثیر می‌شود. در شرایطی زندگی می‌کنیم که علی‌رغم انتشار حجم پرشمار و انبوه کتاب‌ها و مقالات و انجام

تحقیقات گسترده، باید گفت جا برای «نوشتن» و «مؤلف» تنگ شده و هر روز تنگ‌تر هم می‌شود. طوری که حتی گاهی احساس می‌شود که نوشتن در مخاطره است. به ویژه این که ما سرمایه‌های مادی و انسانی بی شمار و بزرگی را برای «توسعه نوشتن» هزینه کرده و می‌کنیم. علم و دانش ماهیت «متنی» دارد و میزان «پیشرفت علم» و همچنین چگونگی «سودمندی علم» به کیفیت نوشتن در هر جامعه وابسته است. به همین دلیل وقتی از وضعیت نوشتن پرسش می‌کنیم، پرسش ما معطوف به وضعیت علم و دانش در جامعه است. این دو را می‌توان تا حدودی یکی دانست. در عین حال، پرسش از وضعیت علم و دانش در جامعه امروز، پرسش از وضعیت پیشرفت‌ها و تحولات جامعه در کلیت آن نیز هست؛ زیرا جامعه معاصر، «جامعه‌ای دانش محور»<sup>۱</sup> است. حداقل از قرن بیستم به بعد، برای رسیدن به توسعه، راهی جز توسعه علمی و معرفتی وجود ندارد. از اینرو، پرسش از نوشتن و رابطه‌اش با پژوهش، پرسش از کلیت جامعه یا جامعه در کلیت آن است. مقصود این است که پرسش از نوشتن، پرسشی صرفاً مربوط به کار و حرفه دانشگاهی نیست که بخواهیم آن را نوعی بحث صرفاً دانشگاهی بدانیم، بلکه این پرسش کاملاً با سرشت کنونی جامعه امروزی تنیده شده است.

آلن ریپکو در توضیح شکل‌گیری رشته‌های دانشگاهی می‌نویسد رشته‌های علمی در قرن نوزدهم با تکیه بر سه چیز استحکام یافتند: نگارش، نمره دهی و آزمون (ریپکو، ۱۳۹۴: ۶۵). در قرن بیستم با گسترش دانشگاه‌ها و رشته‌های علمی، اهمیت این فعالیت‌ها هم بیش‌تر شد. نگارش رکن گسترش دانش علمی مدرن بود و هست، اما ما در ایران معاصر اهمیت این موضوع را به خوبی درک نکردیم. نوشتن دانشگاهی در سال‌های اخیر با مناقشات زیادی روبرو است. گاهی نثر خشک و بی‌روح و عاری از شخصیت و شور و حرارت آن نه تنها مخاطبان و مردم عادی بلکه همه حتی دانشگاهیان و دانشجویان را هم آزار می‌دهد. به بیان دیگر، ماهیت و چیستی نوشتن دانشگاهی مناقشه‌انگیز است. اما من نمی‌خواهم در اینجا از این زاویه نوشتن دانشگاهی را بحث کنم، هر چند این موضوع هم در جامعه ما اهمیت دارد و لازم است درباره آن گفتگویی شکل بگیرد. هر روز انبوهی از کتاب‌ها، مقالات و گزارش‌های دانشگاهی خلق می‌شوند و کمتر کسی میل و رغبت برای خواندن آن‌ها را دارد. باید در این باره هم صحبت شود، اما موضوع سخن من در این گفتار معطوف به واقعیت دیگری است، این که نوشتن در فرهنگ دانشگاهی و آموزشی ما «تشویق» نمی‌شود. در فرهنگ دانشگاهی ما، دانشجویان و دانشگاهیان را به نوشتن به ویژه «نوشتن خلاقه» ترغیب نمی‌کنیم. این کار به تعبیر خانم جولیا کامرون در کتاب «حق نوشتن» (کامرون ۱۳۹۵) خطرناک‌تر از «ممنوع کردن» نوشتن است.

<sup>1</sup> knowledge society

البته نباید پرسش از نوشتن ما را سریعاً به مجادلات فلسفی یا مباحث نقد ادبی در زمینه نوشتن و جایگاه مؤلف و رابطه میان خواننده و متن پرتاب کند، اگرچه با این مباحث نیز پیوند وثیق دارد. ولی در این سرزمین که ما زندگی می‌کنیم، «مسئله نوشتن» و «مسئله مؤلف» همان معما یا «مسئله فلسفی» غامضی نیست که در دهه هفتاد میلادی به بعد روشنفکران و فیلسوفان پساساختارگرا<sup>۱</sup> به شیوه‌های مختلف با عبارت «مرگ مؤلف» (رولان بارت) یا «مؤلف چیست؟» (میشل فوکو) از آن سخن گفتند، بلکه مسأله ما -ما ایرانی- در شرایط کنونی، کم مایه شدن و سقوط ارزش نوشتن و جایگزین شدن «نوشتن اصیل» با «نوشتن کاذب» یا «شبه نوشتن» است. در اینجا ما با «مسئله‌ای فلسفی» سروکار نداریم، بلکه با «پدیده‌ای اجتماعی» روبرو هستیم. این که در دهه‌های اخیر سالانه هزاران کتاب و مقاله به بازار می‌آید، اما در عین حال تعداد مؤلفان و مصنفان اصیل از تعداد انگشتان دست هم بیش‌تر نمی‌شوند، این که لزوماً کتاب‌ها و مقالات منتشر شده واجد معنای مشخصی نیستند، این که ترجمه متون شأن و منزلتی بیش از تألیف متون در نزد خواننده ایرانی به دست آورده، این که می‌توان بدون داشتن دیدگاه و اندیشه‌ای مشخص کتاب و مقاله نوشت، این که چاپ کتاب و مقاله کمکی به شکل گیری شخصیت فکری و خلاقیت نویسندگان آن‌ها نمی‌کند، و موضوعات دیگر، همه ما را وامی دارد تا به نوشتن و سرنوشت آن بیندیشیم و آن را در شرایط اجتماعی امروز بفهمیم.

در عین حال باید این نکته را هم یادآوری کنم که در اینجا نمی‌خواهم دستاوردهایی که در نتیجه توسعه نظام آموزشی و آموزش عالی داشته‌ایم کلاً نفی و انکار کنم یا سهم کسانی که همواره به نحو اصیل اندیشیده و نوشتن‌اند نادیده بگیرم. بدون تردید سرمایه‌گذاری‌های عظیم مادی و انسانی ما برای آموزش، نتایجی داشته است. اما موضوع نسبت میان سرمایه‌گذاری‌ها و هزینه‌ها با دستاوردهاست، نسبت میان میزان نیاز ما به دانش اصیل، و وضع موجود است. سخن من در اینجا تحولی است که در صورت‌بندی معنای نوشتن ایجاد شده و ممکن است ما را با بحران روبرو سازد.

برای فهم موقعیت مسئله‌مند نوشتن دانشگاهی می‌توان از تحول و گسست‌هایی که در این زمینه رخ داده است استفاده کرد.

### • گسست‌های معنایی نوشتن

ما در تاریخ معاصرمان با انواع «گسست‌های فرهنگی»<sup>۲</sup> و تاریخی روبرو هستیم. از جمله این گسست‌ها، «گسست در معنای نوشتن» است. ما ابتدا در دهه‌های نخست قرن چهاردهم

<sup>۱</sup> Post structuralism

<sup>۲</sup> Cultural discontinuity

شمسی یعنی قرن حاضر از یک «صورت‌بندی پیشامعاصر»<sup>۱</sup> که نوشتن را امری مقدس می‌داند و دارای رسالتی معنوی است به صورت‌بندی مدرن تحول یافتیم. یعنی همزمان با گسترش نظام مدرسه‌ای جدید و شکل‌گیری نظام دانشگاهی جدید در ایران، ما شاهد تحولی معنایی در زمینه «فرهنگ نوشتن»<sup>۲</sup> هستیم. منظورم از فرهنگ نوشتن، مجموعه معانی است که ذهن و ضمیر جمعی ما را تسخیر کرده و به کمک یا در پرتو آن ما نوشتن و کارکردها و کاربردهایش و حتی شیوه‌های یادگیری و یاددهی آن را فهم و فهم پذیر می‌کنیم. فرهنگ نوشتن، شیوه‌های ما برای توجیه و معنادار کردن کنش نوشتاری است. فرهنگ نوشتن یا نوشتاری در هر جامعه‌ای براساس تجربه تاریخی خاص و یگانه آن جامعه شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد. انسان و جامعه ایرانی نیز مانند دیگر جوامع تاریخی و باستانی، تجربه تاریخی و فرهنگ نوشتاری خاص خودش را شکل داده و متحول ساخته است. این فرهنگ، مانند دیگر فرهنگ‌ها، نوعی برساخت اجتماعی است که در نتیجه ظهور فناوری‌ها، تحولات سیاسی، دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی، در طول زمان به طور مدام تغییر می‌کند و امری ثابت و ذاتی ابدی ندارد. ما سه فرهنگ نوشتاری را در تاریخ باستانی و طولانی جامعه‌مان شکل داده‌ایم: فرهنگ نوشتاری قدسی یا سنتی، فرهنگ نوشتاری جدید یا مدرن، و فرهنگ نوشتاری در حال ظهور کنونی. شکل‌گیری و تحول این سه فرهنگ نوشتاری را می‌توان سه صورت‌بندی در «نظام دانایی ایرانی» دانست و برای شکل‌گیری هر یک از آنها نوعی گسست معنایی در تجربه ایرانی رخ داده است.

من صورت‌بندی پیشامعاصر را در چارچوب «نظام دانایی سنتی» می‌فهمم. ما در ساختار معرفتی یا نظام دانایی سنتی‌مان نوشتن را عملی خلاقه و «کاری کمیاب»، اما جدی می‌دانستیم و برای آن ارزش و «اعتبار قدسی» قائل بودیم. به همین دلیل در فرهنگ شیعی گفته می‌شود که «مُرکب قلم عالمان شأن و مرتبتی برتر از خون شهیدان دارد»<sup>۳</sup>. این سخن که در بحارالانوار به نقل از امام صادق علیه‌السلام بیان شده، بیان‌کننده اهمیت نوشتن در خلق و شکل‌دادن فرهنگ است. یا این که ما هم چون مسعود سعد سلمان شاعر قرن پنجم همواره تذکر می‌دادیم که «نبشتن ز گفتن مهم‌تر شمار/ به گاه نبشتن به جای آر هوش» اهمیت نوشتن در نظام دانایی سنتی برای ما فارسی‌زبانان چنان بوده است که نظامی عروضی

<sup>۱</sup> Pre-contemporary formation

<sup>۲</sup> Writing culture

<sup>۳</sup> چون روز قیامت فرا رسد، خداوند اولین و آخرین مخلوقات را در یک سرزمین گرد می‌آورد و ترازوها بر قرار می‌گردد، سپس خون شهیدان با مرکب قلم عالمان سنجیده می‌شود و این نتیجه به دست می‌آید که مداد عالمان از خون شهیدان سنگین‌تر است. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴، حدیث ۲۶.

سمرقندی دانشمند قرن ششم در کتاب مشهور *چهار مقاله* خود، از نویسندگی یا به تعبیر او «دبیری» هم چون شکلی از دانش نام می‌برد و «دانش دبیری» را در کنار طب، نجوم و شاعری قرار داده و «دبیری» را یکی از مهم‌ترین دانش‌ها می‌شمارد. به اعتقاد نظامی عروضی، دبیری از «خواص پادشاه» است و به اعتقاد او «قوام ملک به دبیر است». از نظر نظامی عروضی نوشتن «ارزش وجودی» دارد و این که نوشتن را از «خواص پادشاه» می‌داند، صرفاً به دلیل کارکردهای سیاسی نوشتن نیست، بلکه نوشتن از نظر او یکی از کمالات و صفات متعالی انسان و انسان کامل است. نظامی عروضی به این دلیل نوشتن را از خواص پادشاه می‌داند که او «پادشاه را بعد از پیامبری غایت مرتبه انسان» می‌شمارد.

این تلقی استعلایی و قدسی از معنای نوشتن در تمام طول تاریخ ایران اسلامی تا دوره مدرن بر ذهن و اندیشه ایرانی حاکم بوده است. به همین دلیل در این دوره، نوشتن فعالیت نخبه‌گرایانه‌ای است که همگان به آن دسترسی و توفیق ندارند.

ولی با شکل‌گیری جامعه معاصر ایران، یعنی جامعه‌ای که از انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵) به بعد خود را آشکار کرد، ما کم‌کم وارد نظام دانایی جدیدی شدیم و برداشت پیشامعاصر نوشتن تحول پیدا کرد. از این زمان به بعد نوشتن به صورت «حق همگانی» و عموم مردم تعریف شد و نوشتن دیگر صرفاً فعالیتی استعلایی فهم نشد. در دوره جدید، نوشتن یکی از ارکان جامعه مدرن یا متجدد دانسته شد و رسالت مهم «آموزش نوشتن به همگان» بر عهده نظام آموزش عمومی و آموزش عالی قرار گرفت. در جامعه جدید، یا ایران جدید، همه حق دسترسی به خواندن و نوشتن دارند و لازمه زندگی در این جامعه، داشتن توانایی خواندن و نوشتن است. وظیفه نظام آموزشی جدید، خوانا و نویسا کردن همه مردم است. در این جامعه جدید، خواندن و نوشتن دیگر امری مقدس یا استعلایی نیست، بلکه ضرورت و نیاز زندگی فردی و اجتماعی است. در جامعه جدید، نوشتن نه تنها برای ترویج دین، بلکه برای «تدبیر منزل» و گذران امور زمینی و مادی امری اجتناب‌ناپذیر است. علم نیز در این فضای جدید، معنایی زمینی و متعارف دارد. از این دیدگاه، دبیری دیگر تنها از خواص پادشاه نیست، بلکه از «خواص شهروندی و شهروند» است. همه آحاد مردم در این نظام جدید باید بتوانند با «الگوی ارتباط نوشتاری» تعاملات خود را سامان دهند و پیش ببرند. خلق دانش در این جامعه جدید و رو به تحول، مبتنی بر «دانش دبیری» است.

با تأسیس و گسترش نهاد دانشگاه در ایران که با تأسیس دارالفنون شروع شد و با تأسیس دانشگاه تهران تکامل یافت، «صورت بندی جدید دانش» و به پیروی از آن دانش دبیری نیز تحول یافت و رشته‌های دانشگاهی جایگزین اشکال پیشامعاصر دانش شدند. این امر نظم جدیدی از دانایی را در ایران ایجاد کرد. از جمله این که نوشتار اهمیت و گستردگی

بیش‌تری یافت. معنای نوشتن در نظام آموزشی و دانشگاهی جدید به پیروی از انگاره دانایی تحصیل‌گرا در جهان غرب یا جوامعی که امروزه آن‌ها را جوامع مدرن می‌نامیم، عبارت بود از نوعی رسانه ارتباطی که تنها وظیفه یا کارکرد آن عبارت است از «انتقال پیام». همه تحصیل‌کردگان جدید توانایی نوشتن را کسب می‌کنند تا بتوانند ایده‌های خود را مکتوب و منتشر کنند. در این «انگاره»، نوشتن امری عرفی است و «ارزش ابزاری» دارد که در چارچوب برنامه درسی مدارس و دانشگاه‌ها به افراد آموخته می‌شود. در عین حال «منطق فرهنگی نوشتار جدید» دیگر نسبتی با منطق فرهنگی نوشتار در دوره‌های پیشین ندارد. ارزش هر متن نوشتاری را نه پیوند آن به میراث و سنت‌ها بلکه تأیید آن توسط نظام اداری دانشگاه تعیین می‌کند. این تلقی از نوشتار آشکارا متفاوت از تلقی سنتی یا پیشامعاصر آن است. بنابراین، در دوره معاصر سرنوشت و سرشت نوشتار به سرنوشت و سرشت نهادهای آموزشی و آموزش عالی گره خورد. از اینرو، با شکل‌گیری و تحول نهادهای آموزشی، «معنای نوشتار» و «منطق فرهنگی» آن نیز تغییر می‌کند.

#### • نوشتار نخبه‌گرا؛ نوشتار توده‌گرا

دومین گسست در نظام دانایی دانشگاهی ایران، گسستی است که در چند دهه اخیر در نتیجه تکوین و گسترش آموزش عالی همگانی یا همگانی شدن آموزش عالی رخ داده است. این تحول را بسیاری از محققان آموزش عالی ایران نشان داده‌اند. یکی از پیامدهای عمیق این تحول فروپاشی نوشتار دانشگاهی است که در چارچوب دانشگاه نخبه‌گرا در دوره اولیه تکوین و توسعه دانشگاه شکل گرفت. در اینجا به نحو اجمالی این موضوع را شرح می‌دهم. ما در ایران معاصر حداقل با دو صورت بندی از نهاد دانشگاه روبرو هستیم. نخست، «دانشگاه نخبه-گرا» که از ابتدای شکل‌گیری دانشگاه در ایران از دارالفنون تا سال‌های هزار و سیصد و هفتاد است؛ دوم «دانشگاه توده‌گرا» که از هفتاد به این سو شکل گرفته و گسترش یافته است. دانشگاه توده‌گرا، دانشگاهی است که همه مردم با هر میزان و درجه‌ای از دانش و آمادگی‌های شناختی و عاطفی و با هدف‌های کاملاً متفاوت می‌توانند در آن حضور پیدا کنند. به همین دلیل نهاد آموزش عالی متناسب با این نوع دانشگاه اقدام به افزایش و گسترش دانشگاه‌ها و رشته‌های دانشگاهی در سراسر کشور می‌کند. دانشگاه توده‌گرا دیگر لزوماً هدفش توسعه مرزهای دانش یا تربیت افراد نخبه و دانشمند یا محقق نیست، بلکه هدفش فراهم کردن فرصت برابر برای همه متقاضیان تحصیلات عالی است. نتیجه این امر، رشد تعداد دانشجویان تا مرز پنج میلیون نفر و تعداد دانش‌آموختگان به بیش از ده میلیون نفر است. این جمعیت دانشگاهی طبیعتاً انگیزه‌های گوناگونی برای ورود به دانشگاه دارند. بیشتر آن‌ها دنبال گرفتن



مدرک تحصیلی به عنوان مجوزی برای ورود به بازار کار هستند. در نتیجه دانشگاه توده‌گرا «کارگاه مدرک‌سازی» است نه محل شکوفایی استعدادها و پرورش قوه خلاقه افراد.

با گسترش روز افزون دانشگاه توده‌گرا در سال‌های اخیر، نوعی صورت‌بندی دانایی تازه‌ای را در ایران شکل گرفته و همه چیز از جمله نوشتار هم منطبق فرهنگی تازه به دست آورده است، نوعی «نوشتار توده‌گرا» که لزوماً نه تنها با منطق پیشامعاصر نوشتار سازگار نیست، بلکه اساساً بیان‌کننده خلاقیت و استعداد خاص نویسنده نیز نیست. از همین جاست که مسئله نوشتن در فضای امروزی ما زاده می‌شود. در ادامه این گفتار برخی از ابعاد این موضوع را تشریح می‌کنم و مرادم از مسأله نوشتن در این گفتار همین جنبه است.

در نتیجه توسعه نظام آموزشی و آموزش عالی در ایران، ما با صورت‌بندی تازه‌ای از معنا و موقعیت نوشتن روبرو شده‌ایم. صورت‌بندی تازه نوعی «گسست در معنای نوشتن» است. فرهنگ نوشتن در حال دگرگونی است. نوشتن نه تنها در معنای سنتی آن نیست، بلکه معنای مدرن آن نیز توسعه نمی‌یابد. در معنای شناخته آن ما نوشتن را پاره‌ای از فرهنگ خلاقیت و نوآوری می‌دانیم؛ نوشتن یکی از مهم‌ترین راهبردهای اندیشیدن است؛ نوشتن راهبرد و ستون فقرات «طبقه خلاق» جامعه است. اما در حال حاضر شاهد ظهور اشکال تازه‌ای از نوشتن هستیم. نوشتن دیگر شکلی از اندیشیدن و نوآوری و خلاقیت نیست، بلکه چیز دیگری است. نوشتن در حال شکل دادن روابط قدرت و مناسبات اجتماعی تازه‌ای است. در این صورت‌بندی جدید، که هنوز ویژگی‌های آن را به خوبی نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم، لاجرم باید بپرسیم که نوشتن چیست؟ نوشتن چه کارکردهایی دارد؟ چگونه نوشته‌ها نوشته می‌شوند؟ (البته اگر کلاً چیزی نوشته شود!)؛ چگونه نوشته‌ها خوانده می‌شوند؟ (اگر کلاً نوشته‌ای از جمله همین سخنان من درباره نوشتن خوانده شود!)؛ آیا نوشتن برای خواندن انجام می‌شود یا برای هدف‌های دیگر؟ (اگر کلاً هدفی از نوشتن در کار باشد!)؛ چه کسانی می‌نویسند؟ (اگر نویسنده یا مؤلفی باشد) و نهایتاً این که چه رابطه‌ای نوشتن با بسیاری از چیزها از جمله پژوهش دارد.

#### • مسئله نوشتن عمومی

باری، ما با مسئله نوشتن مواجه هستیم. این مسأله هم در «گفتگوهای روزمره» و هم در «گفتگوهای عمومی» رسانه‌ای و هم در «گفتگوهای دانشگاهی» بروز کرده است. هدف من در اینجا تشریح تمام ابعاد این مسأله نیست؛ اما برای روشن شدن وضعیت مسأله‌مندی، تنها به صورت اشاره نکاتی را می‌گویم. در زمینه مسأله‌مندی نوشتن در زندگی روزمره تنها به یک مورد اشاره می‌کنم، آن هم شیوه یاد دادن نوشتن به کودکان است. کودکان ما ناگزیرند برای انجام تکالیف درسی و مدرسه‌شان بنویسند. این امر، اما یکی از وظایف والدین و به ویژه مادری

در جامعه امروز ما شده است. مادران و گاهی حتی پدران درگیر دروس فرزندانشان و نوشتن مشق‌های آن‌ها شده‌اند. در عین حال، والدین می‌پرسند این همه مشق نوشتن برای چیست؟ این مشق‌ها آیا به فرزندان ما واقعاً کمک می‌کند؟ آیا درست است که والدین برای بچه‌ها بنویسند؟ آیا سیاست‌های مدرسه در زمینه آموزش و تکالیف درسی درست و واقع‌بینانه و کارآمد است؟ چرا بچه‌ها علی‌رغم این همه تأکید بر انجام تکالیف دشوار به مدرسه علاقه‌مند نمی‌شوند؟ چرا این نوشتن‌ها به خلاقیت کودکان کمک نمی‌کند؟ چرا مهارت‌های خواندن و نوشتن بچه‌ها رشد نمی‌کند؟ چرا دست خط بچه‌ها بهتر نمی‌شود؟ چرا عادت به خواندن و نوشتن در کودکان شکل نمی‌گیرد؟ این‌ها و پرسش‌های بسیار دیگر در میان خانواده‌ها سال‌هاست که مطرح است. این پرسش‌ها، بخشی از مسأله مندی نوشتن در زندگی روزمره امروزی را نشان می‌دهد.

مسأله‌مندی نوشتن را در حوزه عمومی و رسانه‌ها هم می‌توان دید. آیا رسانه‌ها به رشد خلاقیت‌های نوشتاری مردم کمک می‌کنند یا مانع آن می‌شوند؟ گسترش رسانه‌های تصویری آیا مانع گسترش فرهنگ مکتوب نمی‌شوند؟ آیا رسانه‌ها باعث کاهش مطالعه و مراجعه مردم به کتاب‌ها و متون نمی‌شوند؟ آیا رسانه‌ها به «زبان معیار» لطمه نمی‌زنند؟ با رشد روزافزون رسانه‌های مجازی، آیا جایی برای کتاب و مجله باقی می‌ماند؟ این‌ها و پرسش‌های دیگر، از جمله مباحثی است که مطبوعات و رسانه‌ها خود آن‌ها را مطرح می‌کنند. این‌ها دغدغه‌های جدی است که در آگاهی جامعه امروز ما ظاهر شده است. شاید صدسال پیش هرگز این گمان شکل نمی‌گرفت که رسانه‌ها را رقیب یا مانع نوشتار و فرهنگ مکتوب تصور کنیم. اما امروزه می‌بینیم که این دغدغه‌ها گسترش یافته‌اند.

مسأله‌مندی نوشتن را می‌توان در گفتمان دانشگاه نیز مشاهده کرد. این بخش از موضوع، چیزی است که می‌خواهم سراسر صحبت‌ها را به آن اختصاص دهم. اگر مختصر جستجویی در اینترنت با عبارت‌هایی مانند مقاله نویسی، سرقت علمی و ادبی، تولید مقاله، تولید علم و مفاهیم مشابه آن بکنیم می‌بینیم که تعداد قابل توجهی مطالب رسانه‌ای، مطبوعاتی و تحقیقاتی در اختیار ما قرار می‌گیرد. تقریباً تمام آن‌ها در ده سال اخیر منتشر شده‌اند. داستان سرقت علمی و رسوایی‌های آن به ویژه رسوایی‌های بین‌المللی و موضوع خرید و فروش مقاله، پایان‌نامه و رساله و شکل‌گیری بازار اقتصادی برای انجام فعالیت‌های نوشتاری دانشگاهی، حساسیت جامعه، حکومت و دانشگاهیان در سال‌های اخیر را برانگیخته است.

در این سال‌ها کم و بیش همه دانشگاهیان درگیر این مباحث شده و هستند. دانشجویان ناگزیر شده‌اند برای اخذ مدرک تحصیلی‌شان «تولید مقاله» کنند، اعضاء هیأت علمی دانشگاه‌ها نیز بیش از هر زمانی در گذشته ملزم به «تولید مقاله» هستند تا بتوانند امتیازات شغلی‌شان را

کسب کنند. نه تنها افراد بلکه مؤسسات آموزشی و پژوهشی نیز براساس میزان تولید مقاله، رتبه بندی و ارزیابی می‌شوند. در جامعه نیز برای کسب فرصت‌های شغلی به کارنامه و «رزومه» افراد توجه می‌کنند، رزومه‌ای پذیرفته‌تر است که تعداد بیش‌تری مقاله چاپ شده یا پذیرفته شده در آن درج شده باشد. می‌بینیم که موضوع تولید مقاله، دیگر بحث فکری و خودشکوفایی و خلاقیت نیست، بلکه موضوعی اقتصادی و سیاسی است. به همین دلیل تولید مقاله مانند «تولید کالا» منجر به شکل‌گیری بازار خاص خود شده است. در اینجا نیز مثل سایر کالاها یک «بازار زیرزمینی» و قاچاق و یک «بازار رسمی» به وجود آمده است.

داستان تولید مقاله، در بنیادش همان داستان نوشتن است. اما این بار ما به زبان و شیوه‌ای دیگر درباره آن سخن می‌گوییم. این «شیوه سخن گفتن» درباره نوشتن پدیده‌ای تازه در ایران ماست. ما در سال‌های اخیر با زبان خاصی درباره اندیشه و اندیشیدن سخن می‌گوییم: با «زبان بازاری». به واژه‌های این زبان نگاه کنیم: تولید مقاله، تجاری‌سازی علم، امتیازات علمی، رزومه، سرقت علمی و حق التالیف، خرید مقاله، خرید رساله و پایان نامه، و امثال اینها. «دال مرکزی»<sup>۱</sup> این گفتمان عبارت است از تولید علم، یعنی علم همچون «کالایی تولیدی». این کالای تولیدی در «خط تولید انبوه» کارخانه مقاله‌نویسی انجام می‌شود. در اینجا ما از علم همچون نوعی «خلاقیت و ابتکار» یا شکلی خاص و منحصر به فرد از «اندیشه» صحبت نمی‌کنیم، بلکه از نوعی «کالا» که به صورت انبوه در کارخانه‌ای تولید می‌شود صحبت می‌کنیم. در اینجا کالاها به صورت انبوه، استاندارد شده، همسان و قابل تکثیر و شمرده شده و در بازار به فروش می‌رسند. نویسنده هم دیگر در اینجا «فرد خلاق» و «دارای سبک» و اندیشمند یا دانشمند نیست، دانشمندی که از روی عشق و برای پیشبرد هدف‌های خاص مطابق «برنامه پژوهشی»<sup>۲</sup> خود می‌نویسد، بلکه «کارگر ماهری» است که در سیستم تولیدی به نام «سیستم تولید علم» مشغول به کار است، و مهارت‌های کاری معینی را می‌داند، به کار می‌بندد و دستمزد می‌گیرد. مهم‌ترین دستاورد کارخانه تولید علم به صورت کالایی به نام «مقاله علمی-پژوهشی» تولید و آن هم در قالب مجلات علمی - پژوهشی و متناسب بازار به شیوه‌ای خاص «بسته بندی» می‌شود. البته کتاب، رساله و گزارش هم اشکال دیگر بسته بندی «کالای علمی» در این بازار است. اما مهم‌ترین شکل بسته‌بندی این کالا همان مقاله علمی-پژوهشی است.

گفتمان تولید علم نه تنها «زبان ویژه‌ای» را خلق کرده، بلکه مؤسسات و نهادهای خاصی را به وجود آورده است. مهم‌ترین نهاد درگیر گفتمان تولید علم، نظام آموزشی ماست. در دو دهه اخیر هم آموزش و پرورش و هم نظام آموزش عالی درگیر این گفتمان شده‌اند. چندین سال

<sup>۱</sup> Nodal point

<sup>۲</sup> Research program

هست که در مدارس سراسر کشور برنامه‌های متعدد با نام گسترش روحیه تحقیق و پژوهش اجرا می‌کنند. ایده‌هایی مانند «مدرسه پژوهش محور»، «زنگ پژوهش در مدارس»، «برنامه معلم پژوهنده»، تأسیس «پژوهش‌سرای دانش آموزی»، ارائه و گنجاندن «درس مطالعات پژوهشی»، برگزاری برنامه سراسری «مسابقه مقاله‌نویسی» در کلیه مدارس کشور در برنامه درسی دوره دبیرستان، و برنامه‌های دیگر اقدامات وزارت آموزش و پرورش برای «پژوهش محور» کردن نظام آموزشی کشور بوده است. در تمام این برنامه‌ها تلاش سیاست آموزشی کشور این بوده است که دانش آموزان و معلمان را با فنون و فرهنگ «مقاله نویسی» آشنا و ترغیب کنند.

نظام آموزش عالی نیز مهم‌ترین هدف خود را برای پژوهش محور کردن دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی قرار داده است. برای مثال، «کمسیون نشریات آموزش عالی» در سال‌های اخیر به اعطای مجوز به مجلات مشغول شده است. همچنین اصلاح «آیین نامه ارتقا اعضای هیأت علمی»، یکی دیگر از اقدامات نهادی است که آموزش عالی آن را با هدف افزایش تعداد مقالات علمی استفاده کرده است. به علاوه دانشجویان تحصیلات تکمیلی نیز ملزم شده‌اند علاوه بر نوشتن پایان‌نامه و رساله، مقالاتی نیز منتشر کنند تا بتوانند دانش آموخته شوند. همچنین جشنواره‌های متعدد مانند جشنواره فارابی و خوارزمی برای اعطای جایزه به نویسندگان گزارش‌های تحقیقاتی براساس معیارهای استاندارد شده تأسیس شده است. این اقدامات بخشی از کنش‌های غیر کلامی و نهادی برای تقویت و تحقق گفتمان تولید علم است که در سال‌های اخیر انجام شده است.

در کل نظام آموزشی کشور برای گسترش گفتمان تولید علم از طریق رواج مقاله‌نویسی تمام منابع مادی و انسانی جامعه ایران را بسیج کرده است. محصول این سیاست‌گذاری این بوده که نوعی «بازار مقاله» شکل داده و موجب تولید انبوه «مقالات بازاری» شده است. ناتوانی سیاست و گفتمان تولید علم و مقاله‌نویسی در ارتقاء ظرفیت خلاقه جامعه و هدایت نظام آموزشی و آموزش عالی به سوی بهبود وضعیت جامعه، باعث شده است که برای موجه‌سازی این سیاست تنها به یک جنبه ظاهراً سازنده و توجیه‌گر این سیاست استناد شود: این که میزان یا «تعداد مقالات» تولیدی ایران در سال‌های اخیر در پایگاه‌های استنادی مجلات علمی جهانی نسبت به گذشته و در رقابت با دیگران ارتقاء یافته است. از این امر با عنوان رشد جایگاه ایران در زمینه تولید علم در جهان یاد می‌شود. در اینجا گفتمان تولید علم «راهبرد موجه‌سازی» خود را صورت‌بندی کرده است، اما این راهبرد چندان متقاعدکننده نیست، زیرا انتظار نهایی از رشد وضعیت تولید علم در ایران این است که ما توانایی بهره‌برداری مناسب برای ارتقاء کاربردها و کارکردهای علم در جامعه را مشاهده کنیم.

این تصویری است که «گفتمان تولید علم» آن را ایجاد کرده است. این بازار و کالای آن ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معرفتی دارد. در اینجا می‌خواهم به یکی از ابعاد آن یعنی مقوله نگارش یا نوشتن بپردازم. معتقدم یکی از محورهای مهم تولید علم در جامعه امروز ما همین شکل خاص نوشتن دانشگاهی است. قبل از این که بحثم را ادامه دهم یادآوری می‌کنم که بدون هیچ تردیدی ما نیازمند گسترش اندیشه، پژوهش و مشارکت در فرایندهای جهانی دانش هستیم. همچنین هیچ نقدی بر این که انسان‌های خلاق و بارور و اندیشمند تربیت کنیم ندارم و نمی‌توان داشت. از این رو، نقد سیاست‌های نظام آموزشی در اینجا به معنای نفی ارزش اندیشه و پژوهش نیست؛ بلکه سخن بر سر این است که آیا سیاست گسترش تولید مقاله و تولید علم در عمل منجر به تربیت انسان خلاق و خلق اندیشه‌های اصیل شده است یا خیر؟ بررسی این پرسش ابعاد گسترده‌ای دارد و در اینجا تنها به یکی از این ابعاد توجه دارم این که این سیاست نظام آموزشی منجر به شکل‌گیری نوعی گفتمان نوشتن<sup>۱</sup> شده است و این گفتمان بیش از این که خلاقیت را تقویت کند، «خلاقیت‌کش» شده است. گفتمان نوشتن که اکنون در نظام برنامه‌ریزی آموزشی سیطره یافته است، نوشتن خلاق را تضعیف می‌کند و موجب تقویت نوشتن مکانیکی و بازاری شده است. اجازه دهید درباره این گفتمان بیشتر صحبت کنیم.

اگر گفتمان را شیوه‌ای خاص از سخن گفتن بدانیم که مجموعه‌ای از ایده‌ها و گزاره‌ها حول یک موضوع را سامان می‌دهد و آن را به «نظام قدرت» پیوند می‌زند، تولید مقاله نوعی «گفتمان نوشتن» است. در برداشت فوکویی، گفتمان نوعی «نظام دانایی» در پیوند با نظام قدرت است. گفتمان‌ها در بستر تاریخی و اجتماعی شکل می‌گیرند و نوعی تصمیم و حادثه ناگهانی نیستند. در عین حال گفتمان‌ها با کلیت جامعه و فرهنگ در پیوند و تعامل هستند. گفتمان‌ها هم وضعیت جامعه را نشان می‌دهند و هم همزمان به شکل گرفتن جامعه و واقعیت‌ها می‌پردازند. اگر از این زاویه نگاه کنیم ما با پرسش‌های زیر درباره گفتمان نوشتن در ایران امروز مواجه هستیم:

- چگونه و چرا در بستر تاریخ دانشگاه معاصر ما، چنین گفتمانی از نوشتن شکل گرفت؟
- گفتمان نوشتن در کجا و چگونه با نظام قدرت پیوند یا گره خورده است؟
- نظام دانایی که گفتمان نوشتن را شکل می‌دهد چه ویژگی‌هایی دارد؟
- دستاوردها و پیامدهای این گفتمان نوشتن معاصر برای توسعه علمی و فرهنگی ایران چه بوده است؟

<sup>1</sup> Writing discourse

برای مواجهه با این گفتمان نیازمند طرح این پرسش‌ها و مطالعه دقیق آن‌ها هستیم. یکی از ابعاد این موضوع توجه به نوشتن به عنوان مهم‌ترین راهبرد اندیشه خلاق و رسانه شکل دهنده و انتقال دهنده پیام‌های اندیشگی در نظام فکری امروز جهان است. اما گفتمان تولید علم مسلط امروزی ما برای نوشتن هم «قواعد گفتمانی»<sup>۱</sup> خاص خودش را خلق کرده است. در این گفتمان، نوشتن نوعی «بزار یا فن» است. نوشتن دانشگاهی دارای نثر خاص و سبک ویژه‌ای است، نثر و سبکی که وابسته به نویسنده نیست و این گونه نوشته‌ها «مؤلف» ندارند بلکه «مولد» دارند. مؤلف کسی است که میان اندیشه‌ها و متن‌های مختلف «روابط بینامتنی»<sup>۲</sup> برقرار می‌کند و از طریق ایجاد الفت میان مجموعه ایده‌ها، خالق ایده‌ای تازه و بدیع می‌شود. مؤلف در عین حال طبع ویژه خود را دارد و از طریق خلق متن خود را نیز خلق می‌کند و امکان گفتگویی میان خود و دیگران را فراهم می‌سازد. مؤلف، فرد خلاق است که نسبت به موقعیتی که در آن زیست می‌کند، «احساس» و «دید» ویژه‌ای دارد و تلاش می‌کند تا از طریق نوشتن، این احساس و دید را شکل داده و با دیگران در میان بگذارد. مؤلف «باورها» و «ارزش‌ها» ویژه خود را دارد و نسبت به جهان بی‌طرف نیست. مؤلف، کسی است که خود را مسوول می‌داند و می‌خواهد از طریق نوشتن، این احساس مسؤلیت را تحقق ببخشد. مؤلف، انسان مسأله‌دار است، کسی که در «گفتگوی عمومی» جامعه‌اش برای شناخت و حل مسأله‌ها شرکت فعال دارد. مؤلف، چیزی را سرهم بندی یا تولید نمی‌کند، بلکه می‌آفریند و خلق می‌کند. «فرایند خلق کردن» و آفریدن متمایز از «فرایند تولید کردن» است. در فرایند خلق کردن، موجودیتی یکتا و تکین از درون نیروی خلاقه، احساس و اندیشه مؤلف می‌جوشد و به بیرون می‌ریزد. در اینجا روش‌ها و فنون در خدمت مؤلف هستند تا او را برای تسهیل و آسان کردن مسیر کمک کنند. در فرایند خلاقیت، نقش تعیین کننده را شخصیت و قابلیت‌های مؤلف ایفا می‌کند. مؤلف سبک بیانی و عبارت‌پردازی خاص خودش را دارد. برای همین او را نویسنده می‌نامیم، یعنی کسی که به «سبک خاصی» می‌نویسد. مؤلف، مخاطب دارد. او در همان لحظه نوشتن به مخاطبانش می‌اندیشد و با آن‌ها گفتگویی درونی دارد.

اما در مقابل مؤلف، «مولد علم» قرار دارد. مولد کسی است که در چارچوب قواعد گفتمانی کارخانه، نقش تولیدی خود را ایفا می‌کند. مولد باید کالایی تولید که متناسب با ذائقه بازار باشد، زیرا هدف نهایی تولید خدمت در بازار است نه در اجتماع علمی.

### • نوشتن همچون اندیشیدن

ما در نهاد دانشگاه، نوشتن را از فرایند پژوهش و اندیشیدن تا حدودی حذف کرده‌ایم. در حالی که نوشتن نقش و سهم مهمی در شکل دادن به ایده‌ها و یافتن و ساختن اندیشه‌ها دارد.

<sup>۱</sup> Discursive rules

<sup>۲</sup> Intertextual relations

کامرون در کتاب *حق نوشتن* (کامرون ۱۳۹۵: ۵۲) می‌نویسد: «نوشتن پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که «من» فکرش را نکرده بودم. نوشتن دیدگاه متفاوتی به «من» عرضه می‌کند، طرز متفاوت و جالب‌تری از نگرستن به چیزها را عرضه می‌کند... چیزها از راه نوشتن به سراغ ما می‌آیند». کامرون با بیانی ساده و روشن راه‌های مختلفی که موجب خلق اندیشه از راه نوشتن می‌شود تشریح می‌کند. به اعتقاد او «ما می‌توانیم همان طور از نوشتن استفاده کنیم که فیلم ساز از لنزها استفاده می‌کند: برای آوردن تمرکز و برای قرار دادن چیزها در چشم انداز متفاوت» (همان ۵۷). ممکن است بگویید کامرون درباره «نوشتن ادبی» صحبت می‌کند. حق باشماست، اما در زمینه علوم انسانی هم این دیدگاه صادق است. محمدی در مطالعه‌ای تجربی و دقیق «کارکردهای نوشتن» در فرایند تحقیق را شرح داده و نیازی به بیان مجدد آن‌ها در اینجا نیست. محمدی نشان می‌دهد که نوشتن در تمام فرایند تحقیق نقش مولد و سازنده ایده‌ها را ایفا می‌کند و در «به راه انداختن جریان فکر»، «تغییر محمل فکر»، «کسب ایده‌های نو»، «خودشناسی»، «تبدیل احساس به فکر»، «عینیت یافتن فکر به هنگام نوشتن»، «ایجاد تنوع در ارائه گزارش تحقیق»، و دیگر ابعاد پژوهش نقش کلیدی دارد (محمدی ۱۳۹۵). در اینجا نمی‌خواهم این کارکردها را باز کنم. پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «تأملات مردم نگارانه درباره نوشتن» (فاضلی ۱۳۹۱) برخی از کارکردهای نوشتن در فرایند تحقیق را توضیح داده‌ام. مسأله این است که ما در آموزش و پژوهش دانشگاهی این کارکردهای نوشتن را نمی‌شناسیم و آمادگی برای پذیرش و شناسایی آن‌ها را هم نداریم.

با شکل‌گیری و گسترش پوزیتیویسم یا دقیق‌تر بگویم «شبه پوزیتیویسم» در نظام دانشگاهی، این گونه تصور شد که ما در نظام دانشگاهی و دانش مدرن، نوشتن را صرفاً برای «گزارش کردن» نتایج تحقیقات نیاز داریم. از این منظر، نوشتن در تولید ایده‌ها جایی ندارد. ایده‌ها محصول تحقیقات‌اند و نوشتن در آن سهمی ندارد. ما در فرایند توسعه علم جدید تلقی خاصی از روش تحقیق<sup>۱</sup> را شکل دادیم و آن را جایگزین نوشتن کردیم یا در مقابل آن قرار دادیم. در حالی که روش اگرچه می‌تواند به ما در فرایند اندیشیدن کمک کند و وجود آن نیز ضروری است، اما نمی‌تواند اهمیت نوشتن را بکاهد یا روش را جایگزین نوشتن کند. اجازه دهید نقل قولی از رولان بارت را برایتان بنویسم:

بعضی‌ها با اشتیاق و توقع زایدالوصفی از روش سخن می‌گویند؛ آن‌ها در هر اثری خواهان روش هستند، و البته ذائقه‌شان هرگز نمی‌تواند روش‌های بسیار دقیق و بسیار منطقی را تحمل کند. روش، تبدیل به قانون می‌شود، اما چون این قانون بیرون از خویش هیچ نیرو و تأثیری

<sup>۱</sup> Research method

ندارد (هیچ کس نمی‌تواند بگوید در علوم انسانی نتیجه چیست) دلسردی و یأس بی‌پایان به دنبال می‌آورد؛ با تعریف کردن روش به منزله فرازبان محض، باد نخوت و غرور همه فرازبان‌ها، گریبانگیرش می‌شود. واقعیت محتوم این است که اثری که بی‌وقفه به روش‌هایش می‌بالد و از روش‌هایش سخن می‌گوید، در نهایت سترون و بی‌ثمر از آب در می‌آید: همه چیز تابع روش شده است و چیزی برای نوشتن باقی نمانده است؛ پژوهشگر پی در پی تأکید می‌کند که متن وی روش‌مند خواهد بود، اما هرگز نوبت به متن نمی‌رسد. برای قتل یک تحقیق و در انداختن آن به زباله‌دان عظیم پروژه‌های متروکه، راهی بهتر از روش وجود ندارد» (به نقل از آلیسون ۱۳۸۸: ۳۵۱).

آنچه رولان بارت به آن نقد می‌کند یکی از بنیان‌های شناختی ما از مقوله علم جدید در ایران معاصر و امروزی شده است. این باورداشت موجب شد که ما در نظام آموزش عالی، بهای کافی به نوشتن ندهیم. دانشجویان ما در زمینه روش تحقیق آموزش‌های متعددی می‌بینند، اما در زمینه نگارش و اهمیت و جایگاه آن در پژوهیدن و اندیشیدن، هیچ نمی‌گوییم. مسأله در اینجا نفی روش و اهمیت آن در تحقیق نیست. اگرچه به اعتقاد برخی ما با وضعیتی روبرو شده‌ایم که ذهنمان در اسارت روش درآمده است (خان دیزجی ۱۳۹۰).

نوشتن خلق معرفت است، چیزی شبیه خلق یک اثر هنری. حتی بیش از این، نوشتن مهم‌ترین ابزار ما برای کشف و بیان تجربه‌های انسانی است که بدون نوشتن هرگز به آن دسترسی نتوانیم داشت. به تعبیر بالتون «نوشتن راهی است برای به چنگ انداختن و ثبت تجربه‌هایی که به جز از راه نوشتن آن‌ها در اعماق ذهن و ضمیر ما گم می‌شدند. چیزهایی که اغلب تا حدودی قابل بیان شدن نیستند، از طریق نوشتن امکان بروز پیدا می‌کنند (بولتون، ۱۹۹۴: ۶۳). برای علوم انسانی که تجربه زیسته انسان مهم‌ترین موضوع آن است، آیا می‌توان ضروری‌تر از نوشتن رسانه و تمهید فکری دیگری داشت. به گمانم خیر. ما در فضای دانشگاهی موجودمان این آگاهی از جایگاه نوشتن را نداریم. ما نوشتن را از ارزش‌های خلاقه، هنری و مولدش کاملاً دور کرده‌ایم. نوشتن امروزه برای ما راهبردی برای تبدیل کردن تحقیقات به صورت کالای تجاری یا سیاسی شده است و نه بیان ایده و آفرینش کردن، گفتگو و فهمیدن. مسأله ما اکنون دور شدن نوشتن از ماهیت هنری و انسانی‌اش، دور شدن از ماهیت آن به منزله راهبردی برای فهمیدن، تعامل با وجود و تأمل در هستی است. ما در سیطره تجاری و سیاسی شدن دانشگاه و دانش، نوشتن را قربانی کرده‌ایم. مسأله نوشتن در نظام دانشگاهی، همین تبدیل شدن نوشتن از «متن هنری» به «کالای تجاری» و صنعتی است. ما نیازمند «تأمل انتقادی» در این زمینه هستیم؛ زیرا با تبدیل شدن نوشتن به کالا، «نوشته



اصیل» کمیاب شده است، علی‌رغم این که حجم انبوهی از «نوشته‌های پژوهشی» هر روز تولید و تکثیر می‌شود.

یکی از دغدغه‌هایم در سال‌های اخیر تلاش برای گسترش دادن توجه به «نوشته اصیل»<sup>۱</sup> و خلاق بوده است. در نظام دانشگاهی ما «نوشته پژوهشی»<sup>۲</sup> جایگزین نوشته اصیل شده است. نوشته پژوهشی نوعی تکثیر مکانیکی و انبوه است، اما نوشته اصیل، ریشه در خلاقیت، تجربه و فردیت مؤلف یا محقق دارد. نوشته پژوهشی، «شبه نوشته» است، زیرا ظاهراً شبیه متن اصیل است اما به واقع این گونه نیست. در مقاله «تکثیر مکانیکی دانش در عصر تکنولوژی» (فاضلی ۱۳۹۳) ویژگی‌های نوشته‌های پژوهشی و نااصیل را با اقتباس از ایده معروف والتر بنیامین «تکثیر مکانیکی هنر» تشریح کرده‌ام. به اعتقاد بنیامین «تولید مکانیکی آثار هنری» مثل موسیقی، مجسمه سازی، نقاشی و... باعث از بین رفتن اثر «هاله‌ای هنر» می‌شود. اثر هاله‌ای، مزیتی است که به اثر هنری ویژگی «خاص بودگی» می‌دهد و آن را یگانه می‌کند. با تولید و تکثیر صنعتی و انبوه آثار هنری، این اثر هاله‌ای از بین می‌رود. همین اتفاق در زمینه نوشتن در آکادمی‌های ما اتفاق افتاده و کتاب‌ها و مقاله‌ها فاقد اثر هاله‌ای شده‌اند، اثر هاله‌ای آن فضای معنایی است که امکان درک شدن به یک متن را فراهم می‌کند. این جاذبه چیزی ایست که یک مقاله، یک یادداشت و یک نوشته را از یک «اثر» (به تعبیر رولان بارتی) به «متن» تبدیل می‌کند؛ این هاله چیزی است که باز به (تعبیر رولان بارتی) «لذت متن» را تولید می‌کند و برداشتن این هاله یعنی برداشتن «لذت متن» و برداشتن معنا از متن است. یکی از هنرهای ما در چند سال اخیر این بوده است که متن را بی‌کیفیت کرده‌ایم و نوشتن را از اعتبار انداخته‌ایم. به همین دلیل دانشجویان ما دیگر «علاقه اصیل» و عمیق به خواندن و نوشتن ندارند. این بی-علاقگی نه تنها باعث تضعیف رشد علم و دانش می‌شود، بلکه زمینه رشد شخصیت و خلاقیت دانشگاهیان را نیز تضعیف می‌کند. نوشتن راهبردی است برای انسان دانشگاهی برای «تحقق بخشیدن خود».

«مساله نوشتن» در دانشگاه ایرانی به ویژه در رشته‌های علوم انسانی از ابتدای تأسیس دانشگاه تهران شروع شد. سال‌های ۱۳۱۳ به بعد اولین مواجهه‌های ما با علم جدید و مدرن به شکل تمامیت یافته آن است. مساله نوشتن از همین زمان شروع شد. ما از همان ابتدای تأسیس نهاد دانشگاه و حتی نهاد آموزش مدرن یکی از مهم‌ترین وظایف این نهاد یعنی خوانا و نویسا کردن جامعه را جدی نگرفتیم. اجازه دهید به نحو اجمال این داستان را توضیح دهم.

<sup>۱</sup> Original writing

<sup>۲</sup> Research writing

«ارتباط شفاهی»، الگوی همیشگی ارتباط در تمام جوامع بوده است، اما «ارتباط کتبی» علی‌رغم پیشینه دیرین آن تنها در دوره مدرن است که به صورت الگوی ارتباط همگانی می‌شود یا باید بشود. این امر، یعنی «نویسا کردن جامعه» یکی از رسالت‌های نظام آموزشی و آموزش عالی جدید است. ابتدا مدارس جدید تشکیل شدند که جامعه را به «جامعه خوانا» و «جامعه نویسا» تبدیل کنند؛ بعد دانشگاه و نظام آموزش عالی است که وظیفه دارد توانایی و قابلیت خوانایی و نویسایی را به قول آگامبن «توانش بالقوه وجودی انسان» به «خواست نوشتن» در افراد و جامعه تبدیل کرده به طوری که جامعه، قابلیت اندیشیدن از طریق نوشتن را پیدا کند. بخشی از فرایند تحول جوامع انسانی در دوره معاصر عبارت است از رسیدن به مرحله‌ای که همگان آمادگی و توانایی خوانایی و نویسایی پیدا کنند و این امر بخشی از فرایند بهبود، اصلاح، آسایش و رفاه جامعه است. خوانایی و نویسایی در جوامع معاصر، «کالای لوکس» نیست، بلکه بخشی از ساختار نهادی جامعه مدرن و «نهاد فرهنگی بنیادین» آن است. باری، نوشتن «نهاد فرهنگی» است. امر نوشتن مانند هر نهاد دیگری به نیازهای ضروری جامعه پاسخ می‌دهد، الگودار و سازمان یافته، همگانی و جمعی و پذیرفته شده است، چیزی مانند نهاد خانواده، نهاد مالکیت، نهاد دین، نهاد هنر و غیره. نوشتن در جامعه جدید، نهاد فرهنگی جدید است. نوشتن با سیاست و اقتصاد، جامعه و سازمان زندگی ما ارتباط دارد. نوشتن، نهاد فرهنگی است که به نیازهای ضروری جامعه معاصر پاسخ می‌دهد. نوشتن یعنی به جای شمشیر از قلم برای جابجایی قدرت و تأمین منافع و پاسخگویی به نیازها فردی و اجتماعی استفاده کنیم. دموکراسی، صلح، رفاه و هم‌زیستی و تحمل دیگری، همه مستلزم خواندن و نوشتن است. از این رو، نوشتن نهاد فرهنگی جامعه مدرن است و نباید آن را صرفاً به نوعی تکنیک یا «مهارت فنی» تقلیل داد. جامعه معاصر ایران با جامعه جهانی پیوند خورده و یکی از الزام‌های وجودی این جامعه، گسترش نهاد نوشتن و نهاد خواندن است. نوشتن است که به اندیشه نظم می‌دهد و آن را سیستماتیک می‌کند. نوشتن، بایگانی فرهنگ معاصر مدرن است و انسان معاصر، بودن خودش را از طریق نوشتن و خواندن، «بودن بازاندیشانه» می‌کند و هم به خودش اجازه بازاندیشی می‌دهد و هم به دیگران اجازه می‌دهد که به او کمک کنند. نوشتن، غیرشخصی کردن امر شخصی ما است، جمعی کردن امر فردی ماست و یک نوع احترام ساختاری به جامعه است. نوشتن آینه‌ای در برابر ماست، آینه‌ای که هم من و هم دیگری به تماشای هم می‌پردازیم. مسائل و مشکلات جامعه ما مانند این که تحمل دیگری را ندارد، اعتیاد، فرسایش سرمایه اجتماعی، افزایش خشونت شهری، فقر، و امثال این‌ها تا حدودی ناشی از این است که «نهاد فرهنگی نوشتن» به حد کافی و به نحو مؤثر گسترش پیدا نکرده و خواندن و نوشتن به عنوان

الگوی غالب ارتباطی نشده است. استبداد، فاشیسم و آسیب‌های اجتماعی و ... بخشی از آن از نوشتن زاییده می‌شود، یعنی از جامعه‌ای که خوانا و نویسا نیست.

دانشگاه و مدرسه در ایران معاصر تا همین حالا نتوانسته است جامعه‌ای خوانا و نویسا برای ما بسازد. به همین دلیل ما بیست و یک میلیون نفر بی‌سواد و کم‌سواد داریم، ما نمی‌خواهیم که دانشجویان ما قشری خوانا و نویسا، خلاق و پویا و مؤثر بشوند، بلکه می‌خواهیم از آن‌ها افرادی مثل کارگر بسازیم. آن چیزی که ما از آن‌ها می‌خواهیم به ما تحویل دهند این است که در مقابل سیستم استثمار بشوند. کمیت به جای کیفیت مهم می‌شود و حجم مقالات و کتاب‌ها زیاد می‌شود، ولی آیا این کار در دانشگاه موجب تحولی فرهنگی شده است؟ آیا شوق و اراده دانشگاهی بودن در دانشگاهیان شکل گرفته است؟ آیا با نوشتن به عنوان امری ابزاری نگاه می‌کنند یا امری وجودی و عاشقانه؟

یکی از هدف‌های دانشگاه و مدرسه در ابتدا برای این بود که به شکل‌گیری دولت مدرن کمک کند. دانشگاه این کار را از راه‌های مختلف مانند تولید دانش استراتژیک و فنی و تربیت تکنسین، کارشناس و کارمند برای نظام اداری انجام می‌دهد. در عین حال، تربیت نیروی انسانی برای نظام اداری هدف اصلی دانشگاه نیست. اما در ایران این تربیت تکنسین و کارمند به «ارزش‌غایی» تبدیل شد. یکی از وظیفه‌های دانشگاه مدرن این بود و هست که از طریق توسعه «الگوی ارتباط نوشتاری»، شیوه اندیشیدن نظام‌مند، تفکر مفهومی و انتزاعی را رشد دهد. ولی نهاد دانشگاه در ایران از همان ابتدا در این مسیر قرار نگرفت.

سواد در فرهنگ تاریخی و سنتی ایرانی، مفهوم جامع و پیچیده‌ای است، با ایدئولوژی، با ارزش‌ها، با تاریخ، و با همه چیز انسان ایرانی درآمیخته است. سواد در فرهنگ تاریخی ایرانی تکنیک نبود؛ انسان باسواد، انسان با شعور بود؛ شعور در فرهنگ ایرانی معنایش این بود که انسانی که توانایی خواندن و نوشتن دارد، متین و مؤدب و متواضع است. او حتی مؤمن است و اخلاق دارد. مفهوم مکتب که مکتبخانه از آن اقتباس شده است در فرهنگ ایرانی پیشامعاصر دارای بعد تاریخی و معنایی است. بعد معنایی آن به معانی مثل تفکر مدنی، اخلاقی و دین‌داری مبتنی است؛ همه این‌ها ویژگی‌های «انسان باسواد» است. این معنای پیشامعاصر سواد در جامعه ما بود و در حال حاضر، مدرسه و دانشگاه این معنای فرهنگی را از سواد و باسواد گرفته و آن را تبدیل به تکنیک کرده است. در این برداشت ابزاری و فنی از سواد است که مؤلف و نویسنده می‌تواند بدون داشتن امضاء و سبک خاص نوشتاری، مقاله و کتاب و تحقیق بنویسد. در نوشتن خلاق، نوشتنی که چون کنشی ارتباطی نویسنده و متن گفتگویی را شکل می‌دهند باید مؤلف در متن نوشته‌اش مشخص باشد، من فاعلی در نوشته‌اش هویدا باشد تا من تشخیص بدهم که فلان متن مثلاً نوشته چه کسی هست. اکنون تنها سبک نوشتاری تحصیلی بر نظام دانش ما

سیطره بی‌چون و چرا دارد. این سبک همچون دیکتاتور عمل می‌کند و تمام سبک‌های دیگر نوشتن را سرکوب می‌سازد. «دیکتاتوری تحصلی» در فرهنگ دانشگاهی ایران درست کرده‌ایم به اسم علم؛ و حاصلش این شده است که «من سوژه» از متن نوشته حذف شده است؛ در حالی که نوشتن برای خلق سوژگی ماست.

این وضعیت نوعی تراژدی است که با آن روبرو شده‌ایم. آشکارا، متن نوشته‌ای که برای اعلام سوژگی نویسنده است، حق ندارد که سوژه خودش را آشکار کند. وقتی مقاله می‌نویسند هیچ‌کجا از نویسنده ردی نیست. همین می‌شود که مقاله و کتاب تبدیل به کالای قابل سرعت می‌شود. چیزی که رولان بارت به آن «مرگ مؤلف» می‌گفت، ما اکنون در ایران به معنای جسمانی‌اش با مرگ مؤلف روبرو هستیم.

مساله نوشتن از کجا باید حل شود؟ از آنجایی که اشتباه شروع شده است؛ آنجایی که سوژگی و من فاعلی حذف شد. برای همین است که دانش در ایران نتوانست نقش و ارتباط خودش را برای پویایی جامعه به حد کافی ایفا کند. با وجود حجم عظیمی از نوشته‌ها در حوزه علوم انسانی ما نمی‌توانیم بفهمیم که این جامعه چگونه است؛ چون من فاعلی از نوشته‌ها حذف شد و من ایرانی در نوشته‌ها وجود ندارد. چون اصلاً این من نوعی حق سخن‌گویی نداشته است. مای جمع این امکان برایش فراهم نبوده است.

چه زمانی نوشتن، اندیشیدن می‌شود؟ آیا پژوهش می‌تواند جز نوشتن چیز دیگری باشد؟ پاسخ من این است، خیر. پژوهش تنها زمانی اتفاق می‌افتد که ما می‌نویسیم، همین. روش تحقیق در صورتی می‌تواند به ما کمک کند که در خدمت نوشتن باشد و نه برعکس. یعنی نوشتن در خدمت روش نیست، روش در خدمت نوشتن است و این در مسیر نوشتن است که فهم می‌شود؛ و پژوهش این است که من خودم را، تاریخم را و تجربه‌ام را مبنای پژوهش قرار بدهم؛ پژوهش وقتی اتفاق می‌افتد که من به عنوان انسان وجود خودم را، نیازهای خودم را، درون خودم را، زندگی خودم را، تاریخ خودم را بخوایم به نوعی به ایده تبدیل و ایده خودم را رویت‌پذیر کنم. اشکال مختلف اندیشیدن مثل گفتگو کردن، فیلم ساختن و عکاسی، طراحی، معماری ... وجود دارد، ولی در علوم انسانی و اجتماعی اصالت با نوشتن است. همه اینها وابسته به نوشتن هستند؛ از توضیح عکس گرفته تا فیلم نامه... تحقیق با نوشتن شروع می‌شود با نوشتن ادامه پیدا می‌کند و با نوشتن تمام می‌شود و حتی با نوشتن ترویج می‌شود. تشویش نوشتن از کجا به وجود می‌آید؟ از آنجایی که از استاد ما از دانشجوی ما می‌خواهند که خودش را کنار بگذارد. هیچ نوشته‌ای اصیل نیست مگر اینکه روایتی از زندگی نویسنده باشد. نوشتن همچون پژوهش معنایش این نیست که ما فقط با متن می‌اندیشیم، بلکه معنایش این است که ما با قلبمان هم می‌اندیشیم، به تعبیر هایدگر این دست است که می‌اندیشد و ما هنوز

مهارت‌های پا و دست را در اندیشیدن یاد نگرفته‌ایم و باید یاد بگیریم با اعضای بدنمان بیاندیشیم و انسان‌شناسان حوزه احساسات به ما یاد داده‌اند که تفکیکی بین حوزه شناخت و احساس وجود ندارد و این یک توهم بود و نوشتن به مثابه پژوهش از جنس «وجود» از جنس «بودن» و از جنس «جامعه» است، نوشتن به مثابه پژوهش یعنی اینکه نمی‌خواهیم از طریق کَلک مقاله بنویسیم بلکه می‌خواهیم خلق و ابراز وجود کنیم و بقیه اشکال دیگر نوشتن باطل است. مثلاً چرا شاهنامه کهنه نمی‌شود؟ حتی اگر آن را نخوانیم چون این متن اصالت دارد یا ترجمه سیری در حکمت اروپای فروغی چرا کهنه نمی‌شود؟ و هر چه جلوتر می‌رود مهم‌تر می‌شود. ما باید از نظام آموزشی بخواهیم ما را برای نوشتن آماده کند و اهمیت نوشتن را به ما یادآوری کنند و باید از آن‌ها بخواهیم چون هنوز توجیه نشده‌اند که خواندن و نوشتن یک ارزش غایی و فی نفسه آکادمیک است. هنوز استاد و دانشجوی توجیه نشده وقتی دانشگاه هستی (به معنای واقعی)، بدانی که نوشتن و سخن گفتن هزینه دارد ولی باز بنویسی و هیچ چیز مانع نشود.

صحبتم در اینجا تمام می‌شود. هدفم از این گفتار طرح مسأله‌ای فرهنگی بود که گریبانگیر نظام دانشگاهی و نظام دانش ما در ایران معاصر شده است. کار من مردم نگاری و دقیق‌تر بگویم خودمردم نگاری است. آن چه در این گفتار به زبان جاری کردم بخشی از تجربه زیسته‌ام بود، تجربه‌ای که هم از نوشتن دارم و هم از فرهنگ دانشگاهی ایران.

## • سخن آخر

تکیه و تأکید من در این گفتار در زمینه نوشتن دانشگاهی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بود، زیرا این حوزه‌ای است که در آن فعالیت و تنفس می‌کنم. در این حوزه که عبارت پردازی و مفهوم سازی کار اصلی آن است، افراد به نوشتن اصیل و خلاقه تشویق و ترغیب نمی‌شوند. این موضوع از مباحث بنیادی علم انسانی و اجتماعی ما است که کم‌تر درباره آن اندیشیده‌ایم. واقعیت تلخ این است که ما نمی‌دانیم «چگونه نوشتن ما، تأثیر می‌گذارد بر روی چیزی که درباره‌اش می‌نویسیم» (ریچاردسون، ۲۰۰۹: ۹۲۷). به تعبیر مارک اژه و کولن «هر سبکی در نوشتار یک نظریه (درک عمومی درباره چیزی که ما درباره‌اش می‌نویسیم) ایجاد می‌کند، هم چنان که میراث فکری (یا ادبیات) و تعهد اخلاقی (داوری نکردن بلکه فهمیدن) را به همراه دارد» (اژه و کولن ۱۳۸۸: ۱۰۸). این تلقی از کارکرد نوشتن در آکادمی‌های علوم انسانی و اجتماعی ما امروزه وجود ندارد. این عدم آگاهی ما از نقش نوشتن در کیفیت اندیشه و موضوعاتی که درباره‌شان می‌اندیشیم، نه تنها بر «کیفیت دانش»، بلکه بر روی حال و روز ما دانشگاهیان نیز عمیقاً تأثیرگذار است. ما نیازمند آگاهی بیش‌تر از چیزی هستیم که اووه فلیک

از آن به «منطق ارائه» یاد می‌کند. فلیک می‌نویسد «منطق ارائه باید در کنار منطق تحقیق مورد توجه قرار گیرد» (فلیک ۱۳۸۸: ۴۵۱).

یکی از تحولات عمده فکری در فرایند تجدد و امروزی شدن ما، شکل‌گیری و گسترش علوم انسانی و اجتماعی است. شکل‌گیری و گسترش این علوم همراه با تحول در سایر ساختارها و ساحت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ما رخ داده است. وظیفه این علوم این است که آیین‌های در برابر انسان باشند تا خود و جامعه را در آن و از طریق آن ببینند؛ آیین‌های که وظیفه دارد به ویژه کژی‌ها و کژی‌تابی‌های انسان و جامعه معاصر را بازتاباند. «رسالت انتقادی» این علوم همین است. از این‌رو، یکی از لوازم پیشرفت در جامعه معاصر این است که علوم انسانی و اجتماعی بتوانند «رسالت آیینگی» خود را خوب ایفا کنند؛ و یکی از لوازم ایفای این رسالت هم این است که از آیین علم انسانی و اجتماعی به طور دائم غبارروبی و زنگارزدایی کنیم و وضعیت آن‌ها را با محک نقد بسنجیم. در دهه‌های اخیر تلاش‌های بسیاری برای تحقق این مهم از جانب محققان ایرانی انجام شده است. یکی از حوزه‌هایی که من در مجموعه مطالعاتم در این زمینه تاکنون دنبال کرده‌ام نقد منطق ارائه یا همان نوشتار در علوم انسانی ایران بوده است (فاضلی ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۴؛ ۱۳۹۶). براساس مطالعاتی که تاکنون منتشر کرده‌ام نشان داده‌ام یکی از چالش‌هایی که در مسیر رشد «توان آیینگی» این علوم در ایران وجود دارد، «چالش نوشتاری» آن است. نوشتار، رسانه علم انسانی و اجتماعی است. علم انسانی و اجتماعی ماهیتاً «علم مفهومی»<sup>۱</sup> است؛ یعنی ما تنها از طریق «خلق مفاهیم» می‌توانیم شکلی از دانش انسانی را ممکن سازیم. مفاهیم و به طور کلی زبان، درون مایه علم انسانی و اجتماعی را شکل می‌دهد؛ و «زبان نوشتار»<sup>۲</sup> بیش از «زبان گفتار»<sup>۳</sup> در این علوم اهمیت دارد. ما در این علوم از طریق نوشتار می‌اندیشیم و به اندیشه‌مان نظم و انسجام می‌دهیم. اووه فلیک در کتاب درآمدی بر تحقیق کیفی به نقل از ولف اهمیت نوشتار یا نگارش در علوم اجتماعی را این گونه توضیح می‌دهد:

اشتغال به علوم اجتماعی عمدتاً یعنی تولید متن... تجربیات پژوهشی باید به متن تبدیل شوند و براساس همین متن درک شوند. یک فرایند پژوهشی تنها هنگامی و تا آن جا یافته‌ای دارد که بتوان آن‌ها را در گزارشی پیدا کرد، دیگر چندان اهمیتی ندارد که افراد درگیر در تحقیق تجربه‌ای داشته‌اند یا چه تجربه‌ای داشته‌اند. مشاهده پذیری و عینیت عملی پدیده‌های علوم اجتماعی تنها بر متن مبتنی است و نه بر هیچ چیز دیگر (فلیک ۱۳۸۸: ۴۴۵-۴۴۶).

<sup>۱</sup> Conceptual science

<sup>۲</sup> Writing language

<sup>۳</sup> Oral language

از این رو، یکی از مهم‌ترین موضوعات برای گسترش و کارآمدی علم انسانی و اجتماعی که باید به آن توجه داشت، تلاش برای شناسایی و بهبود «رسانه نوشتاری» در این علوم است. در اینجا موضوع این نیست که زبان فارسی را چگونه پاس بداریم و «غلط ننویسیم»، بلکه موضوع این است که چگونه از زبان و زبان فارسی به بهترین نحو ممکن برای خلق و گسترش علم انسانی و اجتماعی استفاده کنیم. در این زمینه طی دهه‌های گذشته فعالیت‌های مختلفی انجام شده و هر کدام نیز در پیشرفت این علوم در ایران تأثیرات و دستاوردهایی داشته‌اند. مجموعه این فعالیت‌ها را فهرست وار می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

۱. ترجمه متون لاتین (عمدتاً انگلیسی و فرانسه) به زبان فارسی
۲. معادل‌گزینی برای مفاهیم کلیدی علمی
۳. آموزش نوشتن گزارش تحقیقاتی در تمام رشته‌های دانشگاهی
۴. تهیه فرهنگ‌های دو یا چند زبانه
۵. ترویج و بحث در زمینه زبان علم و نقش آن در پیشرفت و تحول دانش‌ها از طریق برگزاری همایش‌ها و انجام تحقیقات

علی‌رغم فعالیت‌های مذکور، ما همچنان در زمینه شناسایی و اهمیت نقش زبان و به ویژه زبان نوشتاری در حوزه علم انسانی و اجتماعی با چالش‌های جدی مواجه هستیم. انگاره معرفتی<sup>۱</sup> حاکم بر علم انسانی و اجتماعی ایران در دانشگاه‌ها انگاره‌ای است که نقش نوشتار را صرفاً محدود به «گزارش کردن» نتایج تحقیق می‌داند و به نقش و سهم نوشتن در «شکل دادن ایده‌ها» و بروز و ظهور خلاقیت محقق و نویسنده آگاه نیستیم.

علاوه بر آن، نسبت به ابعاد زیبایی‌شناختی معرفت و متن دانشگاهی یا علمی ناآگاه و غافلیم. همچنین سبک «نوشتار تحصیلی»<sup>۲</sup> موجود به محققان و دانشجویان ما اجازه نمی‌دهد تا بتوانند به شیوه آزادانه، خلاقانه و تفسیری بنویسند و بیان‌دیشند. این چالش‌ها نه تنها مانع بهبود کیفیت متن‌های نوشتاری علوم انسانی و اجتماعی در ایران می‌شوند، بلکه مانع بزرگی در مسیر توسعه کیفی این علوم به طور کلی هستند. آموزش علم انسانی و اجتماعی در ایران امروز از نظر نهادی و کمی گسترش چشمگیر و حتی بیش از اندازه برخوردار شده‌اند؛ اما میزان «سواد دانشگاهی»<sup>۳</sup> دانشجویان و دانش‌آموختگان ما نه تنها بیشتر و بهتر نشده بلکه با چالش‌های جدی نیز روبرو است. این چالش‌ها مرا بر آن می‌دارد تا در زمینه «زبان نوشتاری» و وضعیت نوشتار دانشگاهی بیندیشم و بحث و تأمل در این زمینه را یکی از دستورکارهای مهم برای اعتلای این علوم بدانم.

<sup>1</sup> episteme

<sup>2</sup> Positivist writing

<sup>3</sup> Academic literacy

## منابع

- اژه، مارک و کولن، ژان-پل (۱۳۸۸)، *انسان شناسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- پستمن، نیل (۱۳۷۳)، *زندگی در عیش، مردن در خوشی*، ترجمه صادق طباطبایی، تهران: انتشارات سروش.
- خان دیزجی، امیرحسین (۱۳۹۰)، *اسارت ذهن در چارچوب روش*، تهران: جامعه شناسان.
- رپکو، آلن (۱۳۹۴)، *پژوهش میان رشته‌ای: نظریه و فرایند*، ترجمه محسن علوی‌پور، مجید کرمی، هدایت‌الله اعتمادی زاده و علی اکبر نور علیوند. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۱) *تأملات مردم‌نگارانه درباره نوشتن*، در کتاب *مردم‌نگاری هنر*، تهران: انتشارات فخری.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳) *تکثیر مکانیکی دانش در عصر تکنولوژی: معیارهایی برای برنامه ریزی فرهنگی در نظام آموزش عالی*، روزنامه ایران، شماره ۵۶۲۱، صفحه اندیشه، ۱۳۹۳/۶/۲۱.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴)، «*تشویش نوشتن: مسأله مندی علوم انسانی و اجتماعی در ایران*»، فصلنامه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، دوره ۱۹؛ شماره ۳۷، صص ۱-۲۴.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴) *مسئله چیست؟ مسئله شناسی از دیدگاه مطالعات فرهنگی*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶) *فرهنگ و دانشگاه*، تهران: نشر ثالث.
- فلیک، اووه. (۱۳۸۸)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی
- کامرون، جولیا (۱۳۹۵)، *حق نوشتن: دعوت و تشریف به زندگی نویسندگی*، ترجمه سیمین موحد، تهران: هیرمند.
- لی، آلیسون (۱۳۸۸) *تحلیل گفتمان و (باز) نگارش فرهنگی*، در کتاب *فرهنگ و متن: گفتمان و روش شناسی پژوهش اجتماعی و مطالعات فرهنگی*، ویراسته آلیسون لی و کیت پوینتون؛ ترجمه حسن چاوشیان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- محمدی، بیوک (۱۳۹۵)، «*نوشتن به منزله روش تحقیق*»، فصل‌نامه روش‌شناسی علوم انسانی، دوره ۲۲، شماره ۸۷، صص ۸۷-۱۰۶.
- Bolton, G. (1994) 'Stories at work: fictional-critical writing as a means of professional development', *British Educational Research Journal*, 20(1): 55-68. pp. 63
- Eliss in Ellis, C. and Bochner, A.P. (eds) (1996) *Composing Ethnography: Alternative Forms of Qualitative Writing*, London: Sage. pp. 26
- Richardson, L. (2000) Writing: A method of inquiry, in *Handbook of qualitative research*, 2nd ed., ed. N. Denzin & Y. Guba (Thousand Oaks CA: Sage, 2000)